آراء سیّد مرتضی در وجه اعجاز قرآن

مرتضی نادری*

چکیده: سیّد مرتضی در باب اعجاز قرآن، معتقد است که خدا علومی را که عرب فصیح می‌توانست با آنها با قرآن معارضه کند، در زمان قصد معارضه، از آنان می‌ستاند و چون سلب علمْ تنها در اختیار خداست، آنان در می‌یافتند که قرآن معجزهٔ الهی است؛ یعنی نزد سیّد مرتضی، قرآن از آن رو معجزه است که به این صرف و سلب دلالت می‌کند. وی فصاحت عالی قرآن را پذیرفته و نظم آن را بی‌سابقه خوانده؛ امّا فصاحت و نظم و دیگر وجوه مشهور را وجه اعجاز قرآن ندانسته است. نزد نگارنده، اشکال مهمّ نظریّهٔ سیّد مرتضی اختصاص حصول «علم وجدانی» به الهی بودن قرآن، به عرب فصیح است؛ آن هم در هنگام قصد معارضه.

کلیدواژه‌ها: قرآن ـ وجه اعجاز / قرآن ـ وجه تحدّی / صرفه / فصاحت / سیّد مرتضی.

---

*. دانشجوی دکتری رشتهٔ علوم قرآن و حدیث، دانشکدهٔ الهیّات دانشگاه تهران.
Email: Naderi35@yahoo.com

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.4.5]

طرح مسئله

مسلمانان، همه، به اعجاز قرآن کریم قائل‌اند؛ لیکن در وجه اعجاز این کتاب شریف، اختلاف کرده‌اند. سیّد مرتضی علم الهدی، دانشمند بزرگ شیعه در قرن پنجم هجری (م ۴۳۶)، پس از به دست دادن تعریف دقیقی از معجزه و بیان شروط آن، اهمّ وجوهی را که دانشمندان مسلمان به عنوان وجه اعجاز قرآن ذکر کرده‌اند، به ژرفی و با دقّت، بررسی کرده و نشان داده که وجوه مشهور نزد عالمان، با تعریف معجزه نمی‌خوانند و فاقد شروط اصلی آن‌اند.

نزد سیّد مرتضی، معجزه باید به وجهی باشد که با وجود آن وجه، نتوان آن را به غیر خدا نسبت داد و هر که در آن بنگرد، دریابد که چنین فعلی با چنان ویژگی، به خدا اختصاص دارد. (علم الهدی، الرسائل، ج ۲، ص ۳۲۳ ـ ۳۲۴) سیّد مرتضی در مباحثش پیرامون اعجاز، به دنبال کشف این وجه است.

مرحوم سیّد معتقد است که در مسئلهٔ اعجاز قرآن، بدون اشکال، معلوم و روشن است که اوّلاً، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با قرآن احتجاج کرد و همگان را بدان فرا خواند تا بر اساس آن، به نبوّت او استدلال کنند؛ ثانیاً، او از عرب خواست که مثل قرآن را بیاورند و با یقین کامل، گواهی داد که آنان هرگز نخواهند توانست چنین کنند؛ ثالثاً، پیامبر ناتوانی آنان را دلیل نبوّت خود قرار داد. (همو، الموضح، ص ۲۵۳)

امّا وجه احتجاج چه بود؟ آیا این بود که قرآن بنفسه معجزه است یا اینکه قرآن به امری مستند است که در حقیقت، معجزه آن است؟ آیا وجه احتجاج این بود که قرآن فی نفسه، به فصاحتش، خارق عادت است یا اینکه عرب از معارضه منع و صرف شده‌اند و وجه اعجاز نیز همین است؟ نزد سیّد مرتضی، وجه احتجاج از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله معلوم نگشت و ظاهر حال او آن را نمایان نساخت. وجه احتجاج را تنها فرد متفکّر بر پایهٔ دلیل در خواهد یافت. (همانجا)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.4.5]

پیشینه

عموم کسانی که در وجه اعجاز قرآن کریم سخن گفته‌اند، از «صرفه» نیز یاد کرده‌اند و اغلب ایشان، از سیّد مرتضی در شمار قائلان به صرفه نام برده‌اند (طوسی، الاقتصاد، ص ۱۷۲) وگاه، بدون تحقیق و بررسی اقوال ویژهٔ سیّد در این باره، سخن او و دیگر قائلان را یکجا باطل دانسته‌اند. (رافعی، ص ۱۰۲. نیز نک: علوی یمنی، ج ۳، ص ۲۱۸ ـ ۲۲۰؛ خویی، ص ۸۴)[1]

اینان مبتکر نظریّهٔ صرفه را ابراهیم‌بن سیّار نظّام ـ دانشمند بزرگ معتزله در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم ـ دانسته‌اند و سیّد مرتضی و دیگران را پیرو او خوانده‌اند (همان، ص ۱۷۰؛ رافعی، ص ۱۰۲)؛ لیکن مرحوم سیّد در آثارش، از نظّام به گونه‌ای نام نبرده که نشان دهد در باب صرفه، کاملاً با وی هم‌رأی بوده‌است[2]. (علم الهدی، الموضح، ص ۷۲ ـ ۷۳) سیّد مرتضی در این باره تصریح می‌کند: «**و قد حكي عن أبي‌إسحاق النظّام القول بالصرفة، من غير تحقيق لكيفيّتها و كلام في نصرتها.**» (همو، الذخیره، ص ۳۷۸)

افزون بر کتابهای علوم قرآنی، تفاسیر و کتب کلامی، در مقالاتی که در موضوع صرفه نوشته شده، به سیّد مرتضی و دیدگاههای او در باب اعجاز قرآن کریم، اشاراتی رفته‌است[3]؛ مقالاتی مانند:

۱. تحدّی و صرفه. سیّد ابوالفضل میرمحمّدی. مقالات و بررسیها، زمستان ۱۳۷۰ و بهار ۱۳۷۱، ش ۵۱ و ۵۲.

۲. نگرشی به نظریّهٔ صرفه. کاظم قاضی‌زاده. نامهٔ مفید، پاییز ۱۳۷۴، ش ۳.

۳. اعجاز قرآن از دیدگاه معتزله. مهدی فرمانیان. هفت آسمان، پاییز و زمستان ۱۳۷۸، ش ۳ و ۴.

---

۱. اهمّ این نقدها و اعتراضها در **التمهید** گرد آمده‌است. (معرفت، ج ۴، ص ۱۵۳ ـ ۱۹۰)

۲. برای مشاهدهٔ تقریر نظّام از نظریّهٔ صرفه، نک: زرکشی، ج ۲، ص ۲۲۶؛ سیوطی، ج ۲، ص ۲۴۱.

۳. ابوالصلاح حلبی (م ۴۴۷) و قطب الدین راوندی (م ۵۷۳) را می‌توان در بحث اعجاز قرآن، از تابعان سیّد مرتضی دانست. (نک: معرفت، ج ۴، ص ۱۵۳؛ راوندی، ج ۳، ص ۹۸۱ ـ ۹۹۲)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.4.5]

در این میان، ظاهراً، تنها مقاله‌ای که به سیّد مرتضی و دیدگاههای او در موضوع اعجاز قرآن اختصاص دارد و افزون بر موضوع صرفه، از نقدهای سیّد بر وجوه مشهور اعجاز قرآن نیز سخن گفته، مقالهٔ «جایگاه کتاب الموضح در تبیین وجه اعجاز قرآن» از دکتر منصور پهلوان است که در آینهٔ میراث، ش ۳ و ۴ پاییز و زمستان ۱۳۸۴، چاپ شده‌است.

با این همه، به نظر می‌رسد که به موشکافیهای سیّد مرتضی در تعریف معجزه و بیان شروط آن، و سنجش وجوه مشهور اعجاز قرآن با شروط آن در نزد سیّد، کمتر توجّه شده و در برابر، آنچه بیشتر بدان پرداخته شده، صرفه، ادلّه و اشکالات آن بوده‌است. از این رو، در این مقاله، تلاش شده که موشکافیهای مذکور با بسط و تفصیل بیشتری مطرح شود و ابعادِ آراء و نظریّات سیّد مرتضی پیرامون اعجاز قرآن، نمایان‌تر گردد. بدان امید که نوشتار حاضر در تکمیل تحقیقات پیشین، سودمند افتد.

۱) تعریف معجزه و شروط آن

سیّد مرتضی در تعریف معجزه می‌نویسد: «**المعجز هو ما فعله الله تعالی تصدیقاً لمدّعی النبوّة.**» وی شروط اصلی معجزه را چنین بر می‌شمارد:

الف) معجزه باید فعل الله باشد. توضیح اینکه معجزه‌ها دو گونه‌اند: ۱) افعالی‌اند که جنس آنها تحت قدرت غیر خدا نیست، مانند خلق و احیاء؛ ۲) افعالی‌اند که جنس آنها در مقدور غیر خدا هست، لیکن آن افعال واجد صفتی‌اند که با وجود آن صفت، نمی‌توانند از غیر خدا سر زنند؛ مانند کلامی که فصاحتش خارق عادت است.

ب) معجزه باید برای کسانی که معجزه به آنان عرضه می‌شود، خرق عادت به شمار رود.

پ) معجزه باید از سوی خدا خاصّ مدّعی نبوّت باشد؛ به گونه‌ای که مصدّق

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.4.5]

دعوی او محسوب شود.

بنا بر همهٔ اینها، خرق عادت برای معجزه بودن فعلی بسنده نیست؛ بلکه معجزه باید ذاتاً یا صفتاً به وجهی باشد که با وجود آن وجه، نتوان آن را به غیر خدا نسبت داد. (نک: علم الهدی، الموضح، ص ۱۹۹؛ همو، الرسائل، ج ۲، ص ۳۲۳ ـ ۳۲۴؛ همو، الذخیره، ص ۳۲۸)

۲) راه شناخت وجه اعجاز قرآن

سیّد مرتضی معتقد است که راه شناخت وجه اعجاز قرآن، نظر و فکر بر پایهٔ دلیل است؛ زیرا وجه اعجاز از سوی پیامبرﷺ معلوم نگشت و ظاهر حال او آن را نمایان نساخت. (همو، الموضح، ص ۲۵۳)

باری، در هیچ یک از آیات قرآن کریم، به‌ویژه آیات تحدّی، از وجه اعجاز سخنی به میان نیامده است. تنها آیه‌ای که شاید ظاهر آن گویای وجه اعجاز باشد، آیهٔ چهل و نهم سورهٔ القصص است. بنگرید: «**قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا أَتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.**»

لیکن به نظر می‌رسد که این آیه در مقام تحدّی نیست و غرض آن امر دیگری است؛ زیرا در آیهٔ چهل و هفتم آمده‌است: «**وَ لَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.**» یعنی: قوم پیامبرﷺ به‌سبب اعمالشان، سزاوار عذاب بودند؛ لیکن برای آنکه عذر نیاورند که: خداوندا، اگر پیامبری به سوی ما می‌فرستادی تا ما از آیاتت پیروی می‌کردیم، کار ما به اینجا نمی‌کشید، خدای متعال نبیّ اکرمﷺ را به سوی ایشان فرستاد.

امّا چنان‌که در آیهٔ چهل و هشتم آمده، قوم پیامبرﷺ پس از نزول قرآن، بهانه آوردند که چرا حضرتش را مانند آنچه به موسی داده‌اند، نداده‌اند؛ یعنی: چرا قرآن به یکباره بر رسول خداﷺ فرود نیامد؟ سپس خداوند در پاسخ منکران می‌فرماید: آیا اینان بدانچه بر موسی نازل شد نیز کافر نگشتند و تورات و قرآن را سحر

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.4.5]

نخواندند و نگفتند که ما به هیچ یک از این دو کتاب باور نداریم؟ «**فَلَمَّا جاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ ما أُوتِيَ مُوسى أَ وَ لَمْ يَكْفُرُوا بِما أُوتِيَ مُوسى مِنْ قَبْلُ قالُوا سِحْرانِ تَظاهَرا وَ قالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كافِرُونَ.**» (نک: طبرسی، ج ۷، ص ۴۰۱ ـ ۴۰۲؛ طباطبایی، ج ۱۶، ص ۵۱ ـ ۵۲)

سپس در آیهٔ مورد بحث آمده است که ای پیامبر، به منکران بگو که تورات و قرآن نه سحر، بلکه کتاب هدایت‌اند؛ اگر باور ندارید، کتاب دیگری از نزد خدای آورید که از تورات و قرآن، هدایت کننده‌تر باشد که اگر چنین کنید، من از آن کتاب پیروی خواهم کرد.

بنابراین، ظاهراً آیهٔ شریفه در مقام ردّ بهانهٔ کافران است؛ کافرانی که اگر پیش از نزول قرآن، به سبب اعمالشان، عذاب می‌شدند، اعتراض می‌کردند که خداوندا، چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی؛ و پس از آمدن پیامبر و کتاب هدایت به سوی آنان، بهانه آوردند که چرا کتاب این پیامبر مانند کتاب موسی به یکباره نازل نشده‌است؛ و سپس گامی پیشتر نهادند و هر دو کتاب را سحر خواندند.

خداوند برای ردّ بهانه‌های این کافران، به ایشان می‌گوید که اگر شما دنبال هوای نفس نیستید و خواهان هدایتید، کتابی هدایتگرتر از قرآن و تورات بیاورید. سیاق آیهٔ چهل و نهم نیز ـ در اِخبار از ناتوانی کفّار از آوردن کتابی مانند قرآن و توارت ـ با لحن آیات تحدّی متفاوت است و این خود می‌تواند مؤیّد مطالب مذکور باشد. بنگرید: «**فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّما يَتَّبِعُونَ أَهْواءَهُمْ...**»

در هر حال، اگر برداشت فوق از آیات نقل شده درست باشد، آیهٔ چهل و هشتم سورهٔ قصص در مقام بیان وجه اعجاز نیست؛ و اگر این برداشت درست نباشد، وجه اعجاز قرآن کریم به صراحت، در این آیه آمده‌است و سخن سیّد مرتضی در اینکه وجه اعجاز از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله معلوم نشد، نادرست خواهد بود.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.4.5]

۳) وجه تحدّی قرآن

تحدّی به معنای هماوردطلبی با قصد و هدف برتری یافتن و غلبه است و آنگاه که کسی با دیگری هماوردی و با او در برتری یافتن و غلبه کردن، کشمکش کند، می‌گویند: فلانی با فلانی تحدّی کرد. (ابن‌فارس، ص ۲۵۲؛ ابن‌منظور، ج ۱۴، ص ۱۶۸) روشن است که وجه تحدّی لزوماً با وجه اعجاز یکی نیست و این دو نسبت به یکدیگر، عامّ و خاصّ مِن وجه‌اند.

سیّد مرتضی معتقد است که وجه تحدّی به قرآن، فصاحت و طریقهٔ نظم به شکل توأم بوده‌است؛ یعنی: خدا از مخاطبان قرآن خواسته است که اگر می‌توانند، کلامی بیاورند که در فصاحت و طریقهٔ نظم، «مثل» قرآن باشد. بنابراین، اگر معارضه با شعر و رجز منظوم یا نثری به غیر روش قرآن واقع می‌شد، **لم تکن واقعة موقعها**. (علم الهدی، الموضح، ص ۳۵؛ همو، الذخیره، ص ۳۸۰)

سیّد مرتضی برای این دعوی، دو دلیل آورده‌است. نخست اینکه در آیات تحدّی ـ مانند **قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً** (الاسراء (۱۷) / ۸۸) و **أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** (هود (۱۱) / ۱۳) ـ وجه تحدّی ذکر نشده‌است.

و دوم اینکه مخاطبان تحدّی از وجه آن پرسش نکرده‌اند. این نشان می‌دهد که وجه تحدّی قرآن همان وجهی است که عرب در عرف خود در سرایش شعر و ایراد خطبه به آن تحدّی می‌کرد. عادت عرب در تحدّی به کلام، طریقهٔ نظم و فصاحت، هر دو، بوده است؛ زیرا شاعر، خطیب را به هماوردی نمی‌طلبیده، بلکه تحدّی شاعر با شاعر بوده‌است و تحدّی خطیب با خطیب. (علم الهدی، الموضح، ص ۳۹؛ همو، الذخیره، ص ۳۸۱)

اشکال: اینکه عادت عرب در تحدّی، هم فصاحت و هم طریقهٔ نظم بوده، با

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.4.5]

اینکه تحدّی قرآن تنها به فصاحت باشد، منافات ندارد؛ به‌ویژه آنکه، آنچه موجب تفاضل دوکلام می‌شود، نه طریقهٔ نظم آن دو، بلکه فصاحت آنهاست. (همو، الموضح، ص ۳۹)

پاسخ: اگر تحدّی تنها به فصاحت می‌بود، عرب با بعضی از اشعار فصیح وکلام بلیغ خود به معارضه برمی‌خاست؛ زیرا فرق میان برخی از سوره‌های کوتاه قرآن و سخن فصیح عرب، بر ما پوشیده است و این به نزدیکی میان این دو دلالت می‌کند و این نزدیکی زدایندهٔ اعجاز است. امّا عرب با شعر وکلامش، به معارضه با قرآن برنخاست؛ امری که نشان می‌دهد آنان از تحدّی، فصاحت و طریقهٔ نظم، هر دو، را دریافته بودند. **و این هر دو در ایشان فراهم نیامده بود.** (همان، ص ۴۲)

سیّد مرتضی معتقد است که مثل در «تحدّی به مثل قرآن»، مماثل حقیقی نیست؛ بلکه مقارب و مدانی است. (همان، ص ۶۰)

۴) نقدهای سیّد مرتضی به وجوه مشهور اعجاز قرآن

۴ـ۱) فصاحت

همان‌گونه که گذشت، معجزه باید ذاتاً یا صفتاً به وجهی باشد که با وجود آن وجه، نتوان آن را به غیر خدا نسبت داد. با توجّه به اینکه قرآن کریم از جنس کلام است وکلام ذاتاً در مقدور ما سوی الله است، پس این کلام باید صفتی داشته باشد که با آن صفت، از قدرت غیر خدا بیرون رود.

شمار بسیاری از دانشمندان مسلمان این صفت را فصاحت و بلاغت قرآن کریم می‌دانند و بر این باورند که فصاحت قرآن، فصاحت رایج در میان عرب فصیح را خرق کرد و همین، وجه اعجاز و نشانهٔ الهی بودن این کلام است.

امّا نظر سیّد مرتضی بر خلاف این است. وی بر آن است که اگر فصاحت قرآن خارق عادت می‌بود، می‌بایست بین فصاحت قرآن وکلام فصیح عرب، تفاوت بسیار و فاصلهٔ میان معجز و معتاد وجود می‌داشت و این فاصله و تفاوت برای اهل

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.4.5]

تشخیص، روشن و واضح می‌بود؛ چنان‌که در تشخیص تفاوت میان شعر شاعران طبقهٔ اوّل و شاعران محدَث، نه به اندیشه و تأمّل نیاز است و نه حاجت است که به متخصّصان علم فصاحت رجوع شود. (علم الهدی، الذخیره، ص ۳۷۹؛ همو، الموضح، ص ۶۱)

سیّد مرتضی باور دارد که قرآن در درجات عالی فصاحت ایستاده و معتقد است که استقرای کلام عرب نشان می دهد که فصاحت در کلام فصیح عرب از فصاحتِ قرآن تجاوز نمی‌کند؛ امّا قبول ندارد که میان قرآن و میان کلام فصیح عرب، فاصلهٔ میان معجز و ممکن، و معتاد و خارق عادت وجود دارد. (همو، الموضح، ص ۸۸ و ۹۰ ـ ۹۱)

در اینجا ممکن است گفته شود که تفاوت میان فصاحت قرآن و کلام فصیح عرب، برای پیشتازان فصاحت که قرآن با آنان تحدّی کرده، روشن بوده‌است؛ لیکن سیّد مرتضی این سخن را بر نمی‌تابد و در ردّ آن می‌گوید که اگر این تفاوت بسیار بود، تشخیص آن به پیشتازان فصاحت در عصر نزول قرآن، اختصاص نمی داشت. (نک: همو، الذخیره، ص ۳۸۰)

سیّد مرتضی با اعتقاد به اینکه قرآن و کلام فصحای عرب از حیث فصاحت به یکدیگر نزدیک بوده‌اند، علّت عدم معارضهٔ فصحای عرب را صرف و منع الهی دانسته است؛ چراکه آنان می‌توانستند در برابر تحدّی قرآن، نمونه‌هایی از کلام فصیح خود را عرضه کنند و امر را بر دیگران مشتبه سازند؛ زیرا اگر چه خود به تفاوت جزئی میان کلام خویش و قرآن از حیث فصاحت آگاه بودند، لیکن دیگران به‌سبب عدم آگاهی از این تفاوت جزئی، فریب می‌خوردند و معارضه را درست می‌پنداشتند. امّا فصحای عرب چنین نکردند و این خود دلیل دیگری است بر اینکه عدم معارضه به علّت صرف الهی بوده است. (همان، ص ۹۳)

از سوی دیگر، اگر فصیحان عرب نمونه‌هایی از شعر یا نثر خود را برای معارضه با قرآن عرضه می‌کردند، در جایی که شماری از آنان درگروه مؤمنان و شماری دیگر

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.4.5]

در دستهٔ کافران بودند، چه کسانی میان ایشان داوری می‌کردند؟! اگر هر دوگروه به داوری بر می‌خاستند، امر بر کسانی که اهـل فـصاحت نـبودند، مشـتبه مـی‌شد و تشخیص حق دشوار می‌گشت؛ حال آنکه تعذّر معارضه با معجز بـاید بـه حـدّی روشن باشد که همگان در این باره به قطع برسند. (همان، ص ۹۴ ـ ۹۵) بنابراین، کـار درست آن است که خداوند از نخست، فصحای عرب را از معارضه باز دارد.

سیّد مرتضی با تأکید بر اینکه هیچ کس نمی‌تواند به بداهت و ضرورت و بدون استدلال و فکرت، میان برخی آیات قرآن و فصیح‌ترین سخنان عرب، فرقی قائل شود، می‌افزاید که نمی‌توان گفت که چون به قرآن تحدّی شـده و مـعارضه واقـع نگشته، پس آوردن کلامی به فصاحت قرآن برای عرب مـحال بـوده و در نـتیجه، فصاحت قرآن از سطح عادی و معتاد بالاتر است. با این همه، اگر این سخن پذیرفته شود، چنین خرق عادتی را لزوماً نمی‌توان به خدا نسبت داد؛ زیرا ممکن است این کلام را جنّ بر آورنده قرآن القاء کرده باشد تا فصاحت معتاد در میان عرب را خرق کند. (همو، الرسائل، ج ۲، ص ۳۲۳ ـ ۳۲۵؛ الذخیره، ص ۳۷۹ ـ ۳۸۰)

بنا بر همهٔ اینها، فصاحت قرآن کریم نمی‌تواند وجه اعجاز آن به شمار رود؛ زیرا اوّلاً، اگر فصاحت قرآن خرق عادت می‌بود، می‌بایست بین فصاحت آن و فصاحت کلام فصیح عرب، تفاوت شدیدی وجود می‌داشت که به‌روشنی، قابل تشخیص می‌بود؛ ثانیاً، اگر بپذیریم که فصاحت قرآن خارق عادت است، با توجّه به اینکه معتقدیم قرآن کلام پیامبرﷺ نیست و آن را بر او القاء کرده‌اند، از کجا بدانیم کـه القاءکننده ضرورتاً خدای متعال بوده‌است؟ بنابرایـن، فـصاحت نـمی‌توانـد وجـه اعجاز قرآن باشد؛ چراکه این وجه به گونه‌ای نیست که با در نظرگرفتن آن، نسبت دادن قرآن به غیر خدا محال باشد.

۴ ـ ۲) نظم

نزد سیّد مرتضی، نظم تنها نیز نمی‌تواند وجه اعجاز به شمار رود؛ زیرا تفاضل و

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.4.5]

برتری در نظم تنها معنا ندارد (مثلاً، شعر بر خطابه برتری ذاتی ندارد). در این صورت، تنها سخنی که می‌توان گفت این است که ملاک و معیار، پیشتازی در طریقهٔ نظم است؛ سخنی که ناروایی‌اش روشن است؛ چراکه در این صورت، نخستین کسی که شعر سروده، معجزه‌ای آورده است! لیکن معجزه آن است که بر غیر صاحبش متعذّر باشد. (همو، الموضح، ص ۴۲ ـ ۴۳)

نظم قرآن بنفسه، معجزه نیست و روشن است که هر کس قادر بر تکلّم به کلام عربی باشد، می‌تواند با کلامی غیر فصیح و بی‌معنا، از نظم قرآن تقلید کند. و عرب اگر منع و صرف نمی‌شد، کلامی در نظم قرآن تقلید می‌کرد. (همان، ۴۶ و ۴۸)

۴ ـ ۳) اِخبار از غیب

سیّد مرتضی معتقد است که اگر همهٔ آیات قرآن کریم را به شکل یک مجموعه در نظر بگیریم، اخبار از غیب، یکی از وجوه اعجاز قرآن وگونه‌ای ازگونه‌های دلائل آن به نبوّت است؛ لیکن اخبار از غیب وجه اصلی اعجاز نیست و تحدّی به آن واقع نشده‌است؛ زیرا اوّلاً، اخبار از غیب در یکایک آیات قرآن وجود ندارد؛ ثانیاً، در عرف عرب، تحدّی به اخبار از غیب، رایج نبوده‌است. (همو، الموضح، ص ۱۱۶ ـ ۱۱۷؛ الذخیره، ص ۴۰۲ ـ ۴۰۳)

از سوی دیگر، اخبارات غیبی قرآن دو دسته‌اند: رخدادهای زمان گذشته، مانند اخبار احوال امم پیشین؛ و رخدادهای زمان آینده. در نخستین دسته، احتمال اخذ از کتب گذشتگان و افواه مردمان هست و دومین دسته تا زمانی که مطابق اخبار قرآن واقع نشوند، قابل تصدیق نیستند. از این رو، اخبارات غیبی قرآن در زمان اخبار، قابل تصدیق نمی‌باشند. (همو، الموضح، ص ۱۱۷ ـ ۱۱۸؛ الذخیره، ص ۴۰۳)

می‌توان به سخن سیّد مرتضی افزود که اگر مراد از اخبار از غیب، اخبار از بهشت و دوزخ و عوالم فرشتگان و احوال جنّیان باشد، باز هم راه تصدیق این اخبارات بر اغلب مخاطبان قرآن بسته است.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.4.5]

۴ـ۴) عدم اختلاف

سیّد مرتضی نبودِ اختلاف و تناقض در قرآن را فضیلتی بزرگ برای این کتاب شریف دانسته و آن را مزیّتی روشن بر کلام معهود و متداول در میان بشر بر شمرده؛ امّا این مزیّت را به عنوان اعجاز و خرق عادت، نپذیرفته‌است. (همو، الموضح، ص ۱۲۴ـ ۱۲۵)

ظاهراً مهم‌ترین دلیل کسانی که عدم اختلاف را وجه اعجاز قرآن کریم می‌دانند، آیه‌ای است که می‌فرماید: «**أَ فَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافاً كَثِيراً**.» (النساء (۴) / ۸۲) لیکن مراد از این آیه، این است که در کلام خدا، اختلاف ـ چه به معنای تناقض در معانی و چه به معنای تفاوت در فصاحت و بلاغت الفاظ ـ وجود ندارد، نه اینکه هر کلامی که در آن اختلاف نبود، کلام خداست. (نک: طوسی، التبیان، ج۳، ص ۲۷۱)

سیّد مرتضی در این باره، تصریح می‌کند که تنها پس از علم به صدق قرآن ـ از طریقی به جز عدم اختلاف در آن ـ ما بر پایهٔ این آیه در می‌یابیم که اگر قرآن از نزد غیر خدا می‌بود، در آن اختلاف بسیار وجود می‌داشت. (علم الهدی، الموضح، ص ۱۲۵ـ ۱۲۶)

۵) صرفه

آنچه گذشت، نشان می‌دهد که نزد سیّد مرتضی، هیچ یک از وجوه مشهور اعجاز قرآن، به خارق عادت و الهی بودن این کتاب آسمانی دلالت نمی‌کنند. امّا در صرفه، خدا علومی را در زمان معارضه از آدمی می‌گیرد که وی عادتاً واجد آن است و با توجّه به اینکه گرفتن علم از بشر تحت قدرت هیچ مخلوقی نیست، او فعل خدا را در وجود خود در می‌یابد و الهی بودن قرآن برایش روشن می‌شود.

سیّد مرتضی در این باره، می‌نویسد:

کسانی که به صرفه معتقد نیستند و به‌جای آن، وجوهی مانند فصاحت را

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.4.5]

وجه اعجاز قرآن می‌دانند، گرفتار اشکالاتی‌اند که نمی‌توانند گریبان خود را از آنها رها کنند. یکی از آن اشکالات آنکه دعویِ آورندهٔ قرآن این است که قرآن کلام او نیست و دیگری آن را بر او القاء کرده‌است. از سوی دیگر، فصاحت این کلام، فصاحت معتاد در میان عرب را خرق کرده است. حال چگونه می‌توان دانست که القاء کنندهٔ قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله خدا بوده‌است؟ زیرا ممکن است این کلام را جنّ بر آورندهٔ قرآن القاء کرده باشد تا فصاحت معتاد در میان عرب را خرق کند. به سخن دیگر، صرف خرق عادت نشانهٔ الهی بودن یک فعل نیست. امّا اگر وجه اعجاز صرفه باشد، چنین اشکالی پیش نخواهد آمد؛ زیرا سلب علم و قدرت از فصحای عرب برای منع آنان از معارضه با قرآن، به خدا اختصاص دارد و از عهدهٔ جنّ و ملک بیرون است. (همو، **الرسائل**، ج ۲، ص ۳۲۵؛ **الموضح**، ص ۱۳۸ و ۱۶۸)

۵ـ۱) تعریف صرفه

مراد از صرفه، این است که هر کس قصد کند با قرآن معارضه نماید یا به معارضه بیندیشد، فی الحال، خدا علومی را که می‌توان به‌وسیلهٔ آنها کلامی آورد که در فصاحت و طریقهٔ نظم مانند قرآن باشد، از وی می‌ستاند؛ و هرگاه در پی معارضه نباشد و در سرایش شعر و ایراد خطب و راندن گونه‌های سخن، به روش معهود خود رود، خدا او را با علومش وا می‌گذارد. در نتیجه، **یتعذّر ما کان مع حصول العلم متأتّیاً**. (همان، ص ۳۵ـ ۳۶ و ۵۳)

نزد سیّد مرتضی، علومی که معارضه با قرآن را ممکن می‌کند، نزد عرب موجود و معتاد بود. (همان، ص ۲۵۰)

این تعریف از صرفه، بر سه پایه استوار است: الف) وجه تحدّی، فصاحت و طریقهٔ نظم، هر دو، است؛ ب) روش قرآن در نظم، منحصر به فرد است و با سایر نظمهای کلام متفاوت است؛ پ) اگر عرب به همان شکلی که یاد شد، از معارضه منع و صرف نمی‌شدند، معارضه از سوی ایشان واقع می‌گشت و آنان کلامی که در

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.4.5]

فصاحت و طریقهٔ نظم مانند قرآن یا نزدیک به آن باشد، بر زبان می‌راندند. (همان، ص ۳۶)

در صرفه، خدا از فصحاء علمی را می‌ستاند که آنان عادتاً واجد آن‌اند و این ستاندن به وجهی است که دالّ بر مدّعیِ صادق نبوّت است؛ یعنی سلب علم خارق عادت است. (همان، ص ۱۵۵) از سوی دیگر، تنها خداست که می‌تواند علم و قدرت را از بشر بستاند و سلب علم در مقدور هیچ مخلوقی نیست. (همو، الذخیره، ص ۳۹۳) از این رو، در صرفه، تمام شروطی که برای معجزه ذکر شد، هست.

با توجّه به اینکه مثل در «تحدّی به مثل قرآن»، مماثل حقیقی نیست، بلکه مقارب و مدانی است، البتّه آوردن کلامی که در فصاحت مقارب و مدانی قرآن باشد، در توان عرب بود؛ لیکن همین‌که آنان قصد معارضه می‌کردند، علوم مربوطه از آنان ستانده می‌شد و ایشان در می‌یافتند که خدا این علوم را از آنان ستانده‌است (همو، الموضح، ص ۶۰ ـ ۶۲) و بدین ترتیب، به الهی بودن قرآن و صدق نبوّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عالم و عارف می‌شدند.

از همین رو، سیّد مرتضی سخن ولیدبن مغیره، یعنی: **إِنْ هٰذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ** (المدّثّر (۷۴) / ۲۴) را نیز به همین معنا برگردانده است؛ یعنی: چون ولید دید وقت معارضه با قرآن، از انجام کاری عاجز است که پیشتر بر آن قادر بود، فکر کرد که سحر شده است و آیهٔ مذکور به حال ولید اشاره می‌کند؛ نه به قرآن. (علم الهدی، الموضح، ص ۸۸ ـ ۸۹)

پیشتر گذشت که سیّد مرتضی وجه تحدّی قرآن را فصاحت و طریقهٔ نظم، به شکل توأم، می‌داند. وی همچنین معتقد است که هم آوردن کلامی که در فصاحت، مقارب و مدانی قرآن باشد، در توان عرب بود و هم عرب می‌توانست از نظم قرآن تقلید کند؛ لیکن نزد وی، این هر دو در ایشان فراهم نیامده بود (همان، ص ۴۲)؛ یعنی: ایشان نمی‌توانستند در طریقهٔ نظم قرآن، کلامی بیاورند که در فصاحت نیز مقارب

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.4.5]

قرآن باشد. نزد سیّد مرتضی، اگر این سخن پذیرفته نشود، هیچ امری جز صرف و منع الهی، مانع ایشان از معارضه نبوده‌است. (همان، ص ۴۸ ـ ۵۰)

به سخن دیگر، سیّد مرتضی فصاحت قرآن را مغایر با فصاحت کلام عرب نمی‌داند و استعمال نظم قرآن را به شکل احتذاء، میسّر بر می‌شمارد. از سوی دیگر، وی معتقد است که عرب بر به کارگیری توأم این دو قادر نبوده‌است. بنابراین، نزد وی، با فرض توانایی عرب بر فصاحت و نظم قرآن، جز صرف و منع، مانعی برای معارضه بر جای نخواهد ماند. (همان، ص ۵۰)

۵ ـ ۲) اهمّ اشکالات وارد بر صرفه و پاسخهای سیّد مرتضی

مطالعهٔ اقوال سیّد مرتضی در مبحث صرفه، نشان می دهد که وی اهمّ اشکالاتی را که از دیرباز تا کنون به صرفه وارد شده، پاسخ داده‌است. تنها اشکالی که به نظر می‌رسد، پاسخ آن در سخنان مرحوم سیّد نیامده، این است که در تعریف وی از صرفه، خداوند در «هنگام معارضه» یا در «زمان قصد معارضه»، علومی را که عرب فصیح پیش از این واجد بود، از وی می‌ستاند و چون تنها خدا قادر به ستاندن و سلب این علم است، عرب فصیح در می‌یابد که دست خدا در کار است و به اعجاز و الهی بودن قرآن، اعتراف می‌کند.

لیکن بسیاری از کسانی که در عصر نزول قرآن، به اعجاز و الهی بودن آن ایمان آوردند، هرگز در مقام معارضه برنیامدند و در وقت استماع آیات الهی، به الهی بودن آیات، عالم و عارف و مؤمن شدند. یکی از نمونه‌های برجستهٔ این دعوی، طفیل‌بن عمرو دَوْسی است. او که از شاعران ماهر و از اشراف عرب بود، به مکّه گام نهاد. قریش وی را از شنیدن آیات قرآن از زبان رسول خدا ﷺ منع کردند؛ لیکن او به خانهٔ پیامبر ﷺ رفت و حضرتش آیات قرآن را بر وی خواند و او بدون آنکه در مقام معارضه بر آید یا به هماوردی بیندیشد، ایمان آورد. (ابن‌سعد، ج ۴، ص ۱۷۹ ـ ۱۸۰. نمونه‌های دیگر در: معرفت، ج ۴، ص ۱۹۱ ـ ۲۰۳)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.4.5]

اینک اهمّ اشکالاتی که سیّد مرتضی در آثارش آورده و به آنها پاسخ گفته‌است:

اشکال یکم: در صرفه، در حقیقت، قرآن معجزه نیست؛ بلکه این صرف است که دیگران را از معارضه عاجز کرده‌است.

پاسخ: معجز در اصل لغت و وضع یعنی: **من جعل غیره عاجزاً**؛ چنان‌که مُـقْدِر یعنی: **من جعل غیره قادراً**. و همان‌گونه که واژهٔ مقدر در حقّ کسی که **مکّن غیره من الأسباب و الآلات من غیر أن یفعل له قدرة في الحقیقة**، به کار می‌رود، واژهٔ معجز نیز دربارهٔ کسی که آلت فعل را از کسی سلب می‌کند به کار می‌رود؛ هر چند **لم‌یکن فعل عجزاً**

. لیکن در اصطلاح، واژهٔ معجز در امری که انجامش بر مردمان متعذّر باشد، به کار رفته است؛ چه اینکه تعذّر بدان سبب باشد که آنان بر جنس آن فعل قادر نباشند و چه اینکه علّت تعذّر این باشد که آن فعل صفتی داشته باشد که ایشان از انجام آن فعل با آن ویژگی، ناتوان باشند.

بنابراین، قرآن از آن حیث که آوردن مثلش در فصاحت و نظم بر خلق متعذّر است، معجز است؛ هر چند این تعذّر به صرف بازگردد. یعنی سبب تعذّر آوردن قرآن هر چه باشد، صرف یا تعذّر ذاتی، اطلاق معجز بر آن صحیح است. (همان، ص ۶۷ ـ ۶۸)

اشکال دوم: در معنای اصطلاحی معجز، یکی از شروط اصلی خارق عادت بودن آن است؛ لیکن قرآن نزد قائلان به صرفه، خارق عادت به شمار نمی‌رود؛ در نتیجه، قرآن معجز نخواهد بود.

پاسخ: غیر معجزه بودن قرآن به دو معناست: الف) همه یا بعضی از مردم قادرند که با آن معارضه کنند؛ ب) قرآن به فصاحت و نظمش خارق عادت نبوده، بنفسه نشانهٔ نبوّت نیست، بلکه ناتوانی فصحاء از معارضه با آن دلالت بر صرف و منع الهی می‌کند و این صرف نشانهٔ صدق نبوّت است.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.4.5]

معنای نخست نزد سیّد مرتضی پذیرفته نیست؛ زیرا وی قبول دارد که معارضه با قرآن بر خلق متعذّر است، لیکن علّت این تعذّر نزد وی صرف است. وی در ادامه می نویسد: اگر مراد مستشکل از معجزه نبودن قرآن معنای دوم است، **فهو قولنا**. (همان، ص ۶۸ ـ ۷۰)

اشکال سوم: اگر اعجاز قرآن به صرفه بود، نه به برتری‌اش در فصاحت، واجب می‌بود که در پایین‌ترین درجهٔ فصاحت باشد، بلکه اولی آن بود که هیچ بهره‌ای از فصاحت نداشته باشد؛ زیرا در صورتی که صرفه علّت عدم معارضه باشد، هر چه کلام از فصاحت دورتر باشد، اعجازش روشن‌تر و حجّیّتش محکم‌تر می‌بود. لیکن قرآن در غایت فصاحت است و این دلیل بطلان مذهب صرفه است.

پاسخ: هر چند اگر قرآن از فصاحت بی‌بهره بود، حجّت روشن‌تر و از شبهه دورتر بود، لیکن مصلحت تابع این امر نیست. برای روشن‌تر شدن این مطلب، باید دانست که خداوند قادر است که قرآن را به درجات بسیار، فصیح‌تر از آنچه اینک هست، فرو فرستد، به گونه‌ای که همگان به خارق عادت بودنش گردن نهند؛ لیکن چنین نکرد. چرا؟ چون مصلحت در حدّ موجود از فصاحت است، نه در حدود دیگر؛ چنان‌که اگر تمام اقتراحات منکران را به ظهور می‌رسانید، حجّت اظهر و آکد بود، لیکن چنین نفرمود؛ چون مصلحت در خلاف این بود و در این صورت، گویا خلق ملجأ به ایمان می شدند و استحقاق ثواب را از دست می دادند[1]. (همو، الموضح، ص ۸۲ ـ ۸۴؛ الذخیره، ص ۳۸۳ ـ ۳۸۴)

اشکال چهارم: اگر خلق از معارضه صرف و منع شده‌اند، چگونه است که کسانی مانند مسیلمه و نضربن حارث به معارضه برخاستند؟

پاسخ: نزد سیّد مرتضی، صرف الهی از معارضه تنها به فصحای عرب که

۱. شاهد صدق سخن سیّد مرتضی در قرآن آمده‌است: «**إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ**.» (الشعراء (۲۶) / ۴)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.4.5]

کلامشان در فصاحت نزدیک به قرآن است، تعلّق گرفته‌است؛ چراکه تنها اگر اینان به معارضه بر می‌خاستند، ممکن بود برای برخی شبهه پیش آید؛ نه کسانی مانند مسیلمه و نضربن حارث. زیرا آنچه آنان در مقام معارضه عرضه کردند، نه تنها نزد هیچ خردمندی معارضه به شمار نرفت، بلکه شاهد نادانی و نابخردی ایشان محسوب گشت. (همو، الموضح ص ۸۹ ـ ۹۰ و ۱۰۵؛ الذخیره، ص ۳۸۵)

اشکال پنجم: بنا بر تعریف سیّد مرتضی از صرفه، صرف الهی تنها شامل عربِ فصیح یا عربی‌دانان فصاحت‌شناس می‌شود؛ زیرا تنها آنان‌اند که درمی‌یابند میان کلام فصیح عرب و آیات قرآن، فاصلهٔ میان معجز و ممکن وجود ندارد. بنابراین، حصول علم به نبوّت، برای بسیاری از مکلّفان، محال می‌شود. مگر اینکه به وجوب معرفتِ عربیّت قائل شویم که این نیز برای بسیاری از مکلّفان ممکن نیست. (همو، الرسائل، ج ۲، ص ۳۲۳ ـ ۳۲۴)

پاسخ: اوّلاً، این اشکال دامن کسانی که وجه اعجاز را فصاحت می‌دانند نیز می‌گیرد؛ ثانیاً: آنان که عربِ فصیح یا عربی‌دان فصاحت‌شناس نیستند، می‌توانند به اهل فنّ رجوع کنند و از آنان بپرسند و از این راه، دانش لازم را برای جداکردن کلام فصیح از غیر آن، فراگیرند و مرتبت فصاحت کلام را دریابند. بنابراین، برای کسانی که فصاحت‌شناس نیستند، مقدور است که به اهل فنّ رجوع کنند و از خبر آنها بی شبهه و تردید، علم حاصل کنند که فاصلهٔ میان فصیح‌ترین کلام عرب با بعضی از سوره‌های کوچک قرآن، مانند فاصلهٔ میان شعر جاهلی و شعر زمان حاضر، روشن و واضح نیست. ایشان در پی این علم، در خواهند یافت که وجه اعجاز قرآن فصاحت عالی آن نبوده، بلکه صرفه است. (همان، ص ۳۲۵ ـ ۳۲۷)

اشکال ششم[1]: بنا بر تعریف صرفه، خدا علومی را که می‌توان به‌وسیلهٔ آنها کلامی آورد که در فصاحت مانند قرآن باشد، در حال قصد یا اندیشهٔ معارضه، از

۱. اشکالات ششم و هفتم از قاضی عبدالجبّار (م ۴۱۵) معتزلی است.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.4.5]

عرب می ستاند. قاضی عبدالجبّار معتزلی در اشکال به قائلان صرفه می‌گوید: علوم یادشده از دو حال بیرون نیست: یا پیش از نزول قرآن نزد عرب موجود و معتاد بوده و هنگام نزول قرآن از آنان گرفته شده؛ یا اینکه خداوند این علوم را هرگز به عرب و غیر ایشان عطا نکرده‌است. اگر مراد قائلان به صرفه از منع علوم، وجه نخست باشد، فصاحت قرآن باید به اندازهٔ فصاحت جاری و معتاد در کلام عرب پیش از نزول قرآن باشد. در چنین صورتی، نفس قرآن معجزه نخواهد بود؛ زیرا از کلام عرب برتر نبوده و با آن مساوی است؛ بلکه منع پدیدآمده در ایشان، معجزه خواهد بود. بنابراین، واجب می‌بود که تحدّی به منع یادشده صورت گیرد، نه به نفس قرآن.[1]

پاسخ: قرآن بنفسه معجز نیست و به فصاحتش خرق عادت نکرده؛ لیکن قرآن به آن چیزی که در حقیقت معجزه است، یعنی منع از معارضه، دلالت می‌کند. با این حال، تحدّی به قرآن بی معنا نیست؛ زیرا اگر به قرآن تحدّی نمی شد و ناتوانی عرب از معارضه با آن نمایان نمی‌گشت، به منع یادشده پی برده نمی شد.

در نظر بگیرید که خدا به پیامبرﷺ علومی عطا می‌کرد که از سطح علم معتاد بالاتر و خارق عادت می‌بود و بدین سبب، وی را قادر می ساخت تا قرآن را بیاورد. آن‌گاه، معجزه در حقیقت، آن علوم می‌بود نه خود قرآن. با این همه، تحدّی به قرآن ناگزیر بود؛ چراکه در این صورت نیز، راه انکشاف آن علوم جز قرآن نمی‌بود.

بله، اگر خدا قرآن نمی‌فرستاد و در مقابل، ناتوانی عرب بر کلام را دلیل نبوّت پیامبرﷺ قرار می داد، همان ناتوانی معجز و دالّ بر نبوّت او می‌بود. امّا حال که چنین نکرده و قرآن فرستاده و دلیل نبوّت نبیّ‌اش را امتناع معارضه با آن قرار داده، تحدّی نیز به قرآن صورت می‌گیرد تا ناتوانی یادشده معلوم و آشکار گردد. (همو،

۱. این اشکال با بیانی متفاوت، از سوی عبدالقاهر جرجانی، فخر رازی و سعدالدین تفتازانی ـ که همه نسبت به قاضی عبدالجبّار و سیّد مرتضی متأخّرند ـ نیز مطرح شده‌است. (نک: معرفت، ج ۴، ص ۱۸۵ ـ ۱۸۷)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.4.5]

الموضح، ص ۲۴۹ ـ ۲۵۱)

اشکال هفتم: آیهٔ «**قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً.**» (الاسراء (۱۷) / ۸۸) مبطل صرفه است. زیرا اگر وجه تعذّرِ معارضه با قرآن، منع می‌بود، سخن از اجتماع انس و جنّ معنا نمی‌داشت؛ چراکه معاونت و مظاهرت تنها با وجود قدرت ممکن است و با وجود منع و عجز صحیح نیست.

پاسخ: مطابق تعریف سیّد مرتضی از صرفه، خداوند علومی راکه معارضه با آنها ممکن است، در وقت قصد معارضه، از فصحای عرب می‌ستاند. امّا قاضی عبدالجبّار و دیگران معتقدند که فصحای عرب و غیر آنان، نه تنها عند المعارضه، بلکه در جمیع احوال، فاقد علومی‌اند که معارضه به‌وسیلهٔ آنها ممکن است. بنابراین، بازگشت سخن هر دوگروه به فقد علوم است و این با آیهٔ شریفه منافاتی ندارد. (همان، ص ۲۵۶ ـ ۲۵۸)

نتیجه

نزد سیّد مرتضی، وجه اعجاز قرآن باید امری باشد که با وجود آن، هرگز نتوان قرآن را به غیر خدا نسبت داد. وی این وجه را صرفه می‌داند و برای اثبات دعوی‌اش، اموری را که به عنوان وجه اعجاز قرآن مشهورند، به دقّت، می‌کاود و نشان می‌دهد که همهٔ آنها فاقد ویژگی مذکورند.

در حقیقت، مرحوم سیّد برای اثبات نظریّهٔ خود، دلیل عقلی یا نقلی روشنی عرضه نکرده، بلکه از راه سبر و تقسیم رفته‌است؛ یعنی وجوه مختلفی را که در موضوع اعجاز قرآن متصوّر است، ذکر کرده و با ابطال همهٔ وجوه، جز وجه مختار خود، نظریّه‌اش را اثبات کرده‌است. البتّه اصل اینکه صرفه نیز درکنار وجوه مشهور اعجاز قرآن، وجهی به شمار رود، مبتنی بر این پیش‌فرض است که تفاوت قرآن و کلام فصیح عرب، تفاوت میان معجز و معتاد نیست؛ پیش‌فرضی که خود محلّ نزاع

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.4.5]

و اختلاف است.

از سوی دیگر، همهٔ عقلای عالم، از عصر نزول تا قیامت، مخاطب قرآن‌اند و خدا از همهٔ آنان خواسته است که به الهی بودن این کتاب شریف ایمان آورند. بنابراین، راه حصول علم و معرفت وجدانی به الهی بودن قرآن، باید برای همهٔ آنان باز باشد. لیکن طبق نظریّهٔ سیّد مرتضی، حصول علم و معرفت وجدانی به الهی بودن قرآن، تنها به عرب فصیح اختصاص دارد، آن هم در هنگام قصد معارضه یا اندیشیدن به آن.

منابع

۱. ابن‌سعد. **الطبقات الکبری**. بیروت: دار الکتب العلمیّه، ۱۴۱۰ق.

۲. ابن‌فارس، احمد. **معجم المقاییس فی اللّغه**. بیروت: دارالفکر.

۳. ابن‌منظور، محمّدبن مکرّم. **لسان العرب**. بیروت: دار صادر.

۴. خویی، سیّد ابوالقاسم. **البیان فی تفسیر القرآن**. قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، نرم افزار جامع تفاسیر.

۵. رافعی، محمّد صادق. **اعجاز القرآن و البلاغة النبویّة**. بیروت: دار الکتب العلمیّه، ۱۴۲۱ق.

۶. راوندی، قطب‌الدین. **الخرائج و الجرائح**. قم: مؤسّسة الامام مهدی علیه‌السلام.

۷. زرکشی، بدرالدین. **البرهان فی علوم القرآن**. بیروت: دار المعرفه، ۱۴۱۰ق.

۸. سیوطی، جلال الدین. **الاتقان فی علوم القرآن**. بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۲۱ق.

۹. طباطبایی، سیّد محمّدحسین. **المیزان فی تفسیر القرآن**. قم: جامعهٔ مدرّسین، ۱۴۱۷ق.

۱۰. طبرسی، فضل‌بن حسن. **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**. تهران: انتشارات ناصرخسرو، ۱۳۷۲ش.

۱۱. طوسی، محمّدبن حسن. **الاقتصاد**. تهران: منشورات مکتبهٔ چهل ستون، ۱۴۰۰ق.

۱۲. ـــــــ. **التبیان فی تفسیر القرآن**. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۱۳. علم الهدی، سیّد مرتضی. **الذخیره فی علم الکلام**. قم: جامعهٔ مدرّسین، ۱۴۳۱ق.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.4.5]

۱۴. ـــــــــ. **رسائل المرتضی**. قم: دار القرآن الکریم، ۱۴۰۵ق.
۱۵. ـــــــــ. **الموضح عن جهة اعجاز القرآن**. مشهد: آستان قدس، ۱۳۸۲ش.
۱۶. علوی یمنی، حمزه. **الطراز لاسرار البلاغه**. بیروت: مکتبة عنصریّه، ۱۴۲۳ق.
۱۷. معرفت، محمّدهادی. **التمهید فی علوم القرآن**. قم: جامعهٔ مدرّسین، ۱۴۱۵ق.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.4.5]